

• دریافت ۹۶/۰۸/۱۷

• تأیید ۹۷/۰۳/۲۰

بررسی و تحلیل روایتگری ایدئولوژیک در تاریخ‌نگاری شاهنامه

بر مبنای نامه رستم هرمزد در پایان شاهنامه

محمدحسن جمشیدی*

غلامحسین غلامحسین زاده**

سعید بزرگ بیگدلی***

ناصر نیکوبخت****

چکیده

از مسائل مهم مورد بررسی تاریخ‌نگاری، شناخت محرک تاریخ‌نگار به سمت تاریخ‌نگاری و هدف او از نوشتن تاریخ است. هدف مورخ از نگاشتن تاریخ، بر ساختار تاریخ او تأثیر می‌گذارد و در آن نمود پیدا می‌کند. روایت مورخ از حوادث تاریخی، روایت معناداری است که باعث شکل گرفتن نتیجه‌ای ویژه در ذهن خواننده می‌شود. از اهداف او از تاریخ‌نویسی ترویج یا تأیید یک ایدئولوژی از خلال روایات تاریخی است. تاریخ‌نگاری ابزار و رسانه مستندسازی ایدئولوژی است. این‌گونه، مورخ یک روایت تأییدگر را از رخدادها سامان می‌دهد. در این پژوهش می‌توان شاهنامه را همچون تدوینگران و خوانندگان روزگار تألیف، متنی تاریخی دید و با کمک دانش روایت‌شناسی، روایتگری ایدئولوژیک و هدفمند را در آن ردیابی کرد و از روایت، به ایدئولوژی و هدف بعضاً پنهان روایتگر آن پی‌برد. بخش محوری این بررسی، «پادشاهی یزدگرد» در انتهای شاهنامه با چهارچوب نظری بوطیقای زمان روایی ژنر است. مراد نگارندگان از واژه «ایدئولوژی» نظام فکری تحلیلی عمدتاً در زمینه اندیشه‌های سیاسی و حکومتی است.

کلید واژه‌ها:

شاهنامه، تاریخ‌نگاری، روایت‌شناسی، ایدئولوژی، پادشاهی یزدگرد.

* دانش آموخته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس نویسنده مسؤول

m.hassan.jamshidi@gmail.com

gholamho@modares.ac.ir

bozorghs@modares.ac.ir

n_nikoubakht@modares.ac.ir

** استاد گروه و زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

*** دانشیار گروه و زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

**** استاد گروه و زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه و بیان مسأله:

تاریخ، مجرای ایدئولوژی

از مسائل مهم در بررسی تاریخ‌نگاری یک اثر، کشف سبب تاریخ‌نگاری تاریخ‌نگار و انگیزه او است. در پژوهش‌هایی که درباره شاهنامه به منزله اثری که با هدف تاریخ‌نگاری تألیف شده، صورت گرفته است به این ویژگی آن گونه که شایسته است، پرداخته نشده و توجه پژوهشگران غالباً به ویژگی‌های زبانی و ادبی این اثر معطوف بوده است و آن را در گستره شعر فارسی بررسی کرده‌اند؛ حال آن که در تاریخ‌نگاری‌های کهن هدف از نوشتن تاریخ تنها روشن کردن واقعیات نبوده، بلکه هدف، سامان دادن روایتی معنادار از حوادث تاریخی بوده که به شکل گرفتن نتیجه‌ای ثانویه در ذهن خواننده بینجامد و اندیشه پوشیده مؤلف را منتقل کند. در زیرمجموعه تاریخ‌نگاری کهن تاریخ‌نگاری در ایران پیش و پس از اسلام نیز روشی برای مستندسازی ایدئولوژی بوده است. ابتدایی‌ترین نوشته‌های ایرانیان، از روزگار هخامنشیان یا مربوط به ثبت رویدادها بوده و صبغه تاریخی داشته‌اند یا مربوط به دین بوده‌اند.^۱ پس یا مستقیماً ایدئولوژیک بوده‌اند، یا پوشیده، مستندساز ایدئولوژی بوده‌اند. این مسأله در دوره‌های بعد و نهایتاً دوره اسلامی هم ادامه پیدا کرده است. نوشته‌های مستندساز ایدئولوژی، متن‌های تاریخی هستند که رواج کم‌نظیری در دوره اسلامی دارند. در این دوره با تولید یک حکومت ایدئولوژی و اندیشه سیاسی حامی آن هم شکل می‌گرفت و با تولید ایدئولوژی، مستندساز ایدئولوژی، یعنی متن تاریخی هم تهیه می‌شد و روایتی را از تاریخ سامان می‌داد که ایدئولوژی حکومت را با استناد به آنچه پیشتر رخ داده است، تأیید کند. گاهی این چرخه تغییراتی می‌کرد و ایدئولوژی و اندیشه سیاسی پیش از تشکیل حکومت یا در شرف تشکیل آن، ایجاد می‌شد و تاریخ تأییدگر هم‌زمان با آن نگاشته می‌شد و زمینه‌ساز ایجاد یا اصلاح حکومت می‌شد. این مسأله که آنچه در گذشته رخ داده است، مستندی باشد برای آن چه در حال و آینده رخ می‌دهد و نشان دهد کدام ایدئولوژی و رویکرد در برابر این گذر درست است، خود به گونه‌ای فلسفه تاریخ کهن بازمی‌گشت که طبق آن قوانین یکسانی بر تاریخ حاکم است. در نتیجه این قوانین عمل یکسان در شرایط یکسان نتیجه یکسان می‌دهد و با تاریخ‌نگاری باید این قوانین را کشف کرد و اندیشه و عمل متناسب با این قواعد را برای به دست آوردن نتایج بهتر در پیش گرفت. بر پایه این فلسفه، مورخ کهن می‌توانست با گزینش‌هایش هنگام تاریخ‌نگاری، قواعد را در راستای ایدئولوژی کشف و تبیین کند و وانمود کند ایدئولوژی پیش فرضی در کار نیست.

در تاریخ‌های کهن بین مواد خام تاریخی‌ای چون اسناد و تاریخ نگاشته شده‌ی نهایی فنون بلاغی قرار دارد و تاریخ‌نگار به کمک این فنون روایتی هدفمند و تأثیرگذار را سامان می‌دهد. او در این راه اسنادی را که برای انتقال اندیشه‌اش مناسبند برمی‌گزیند و گسترش می‌دهد و اسناد متضاد یا بی‌اثر را کنار می‌گذارد.^۲

خلاصه‌ی سخن این که هدف مورخ از تاریخ‌نگاری، در ساختار تاریخ او نمود پیدا می‌کند. نتیجه این که هدف از تاریخ‌نویسی ترویج یا تأیید یک اندیشه و ایدئولوژی از خلال روایات تاریخی است. اندیشه و ایدئولوژی‌ای که بر روایت مورخ از حوادث تاریخی تأثیر می‌گذارد و سبب پدیدآمدن روایتی ویژه از تاریخ می‌شود. یادآوری می‌شود. مراد نگارندگان از واژه «ایدئولوژی» که «از نظر معنایی واژه‌های بسیار سیال است و در مکاتب گوناگون فکری فلسفی با معانی متفاوت و مستقل تعریف شده است»، (مکاریک، ۱۳۸۸: ۴۳) نظام فکری تحلیلی در زمینه‌ی اندیشه‌های سیاسی و حکومتی است. حال سؤال‌های محوری این پژوهش این است که آیا «شاهنامه» نیز که در روزگار تألیف یک متن تاریخی به حساب می‌آمده است، از این قاعده پیروی می‌کند و اندیشه‌ی تدوینگران آن در روایتگری رخدادها جلوه‌گر شده‌است؟ اگر این گونه است، چگونه و با کدام روش روایت‌شناسی می‌توان به اندیشه‌های سامان‌دهنده‌ی روایت شاهنامه دست یافت؟ برای بررسی در محدوده‌ی مقاله کدام بخش شاهنامه گزینش مناسبی است؟

زمان در اندیشه‌ی ژنت، روش‌شناسی سودمند

مراحلی که مورخ دست به گزینش می‌زند هماهنگ با بوطیقای روایی ژنت است که بر اساس آن هر داستان را می‌شود از پنج جنبه، تحلیل روایت‌شناسانه کرد: ۱. ترتیب^۳، ۲. تداوم^۴ (دیرش) ۳. بسامد^۵، ۴. وجه^۶، ۵. آوا^۷. گستره‌ی این پژوهش سه مقوله‌ی نخست است:

ترتیب: معمولاً ترتیب رخدادها در زمان روایی با زمان داستانی ناهماهنگ است. در بوطیقای ژنت این ناهماهنگی «نابهنگامی»^۸ نامیده شده است (Genette, 1980: 33-85).

دیرش: چگونگی تقابل مقدار زمان اختصاص داده‌شده به رخدادها در داستان و پیرنگ. به کمک دیرش می‌توان چگونگی شتاب پیرنگ را بررسی کرد و دید در کدام قسمت از روایتی که از تاریخ شده‌است، شتاب کم‌تر و برجسته‌سازی بیش‌تر است و بالعکس.

بسامد: تقابل تعداد رخدادها در پیرنگ و داستان است. در این پژوهش مراد از داستان، رخدادها در واقعیت و منظور از پیرنگ، روایت مورخ از رخدادهاست.

تاریخ و ادبیات

تأثیرگذاری ایدئولوژی بر روایت تاریخ‌نگاران از تاریخ، فرایندی است که از دریچه ادبیت در روایت رخ می‌دهد (آن چه مورخان به آن تاریخ‌نگاری بلاغی می‌گویند) و به نزدیک شدن شاهنامه به صورت خاص و تاریخ‌نگاری فارسی به صورت عام به مرز ادبیات دامن می‌زند. روایتگری ویژه مورخ به او امکان روایتگری اقناعی را می‌دهد. بنابراین در این پژوهش به داعیه رویکرد شناختی نوروایت‌گری معتقدیم که روایت نه تنها شیوه قابل دفاعی برای شناخت تاریخ است بلکه بیش از سایر شیوه‌های دیگر امکانات شناختی در اختیار مورخ قرار می‌دهد.

تحلیل و بررسی متن

تاریخ‌نگاران شاهنامه در گزینش نخست، از میان برهه‌های زمانی گوناگون، برهه بلند از نخستین پادشاهی ایران زمین تا پایان پادشاهی ساسانیان و شکست ایرانیان و آغاز حکومت بیگانگان را بر ایران برگزیده‌اند. انتخاب این برهه عظیم و در عین حال ویژه، خبر از یک رویکرد ویژه هم می‌دهد.

روایت مورخان شاهنامه از تاریخ، پس از دیباچه، با شکل‌گرفتن پادشاهی و حکومت‌داری آغاز می‌شود. حال آن که می‌توانست مانند تاریخ‌های عمومی فارسی‌زبان دیگر آن روزگار چون تاریخ بلعمی، پس از مقدمات، با روایتی گسترده و مستند به منابع اسلامی از آفرینش حضرت آدم (ع) آغاز شود. در دیباچه شاهنامه، در مورد آفرینش انسان سخنان کلی گفته شده است که بازتاب روایتی اسلامی نیست. تاریخ گردیزی نیز مانند شاهنامه با نخستین شاه شروع می‌شود و در آن خبری از مقدمات تاریخ بلعمی و دیباچه شاهنامه نیست. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۱) تاریخ سیستان هم با بنای سیستان شروع می‌شود و در نخستین گام و در ذکر نسب سازنده شهر، گرشاسب، نام پیامبران از جمله حضرت موسی (ع) به عنوان فرزند کیومرث در کنار شاهان دیده می‌شود. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۵۰)

شاهنامه با شاهان ایرانی ادامه می‌یابد و در آن سخنی از تاریخ پیامبران مگر زردشت نیست (فردوسی، ۱۳۸۶، دفتر ۵: ۷۹) که هنگام پادشاهی گشتاسپ ظهور می‌کند. در این تاریخ بخش عمده‌ای از تمرکز بر چالش‌های ایرانیان و همسایگان یعنی تورانیان و چینیان، رومیان و در نهایت اعراب است. در شاهنامه آمیختگی تاریخ ایرانی با تاریخ اسلامی دیده نمی‌شود. حال آن که از ویژگی‌های اساسی تاریخ‌های هم‌زمان، همین در هم آمیختن دو تاریخ است. در تاریخ

بلعمی، تاریخ با داستان پیامبران در کنار شاهان پیش می‌رود و کفه پیامبران بسیار سنگین‌تر است. در این کتاب دو تاریخ ایرانی و اسلامی به گونه‌ای در کنار هم چیده شده‌اند که از نخست‌یکی بودن را به ذهن خواننده القا می‌کنند. برای نمونه داستان حضرت ادریس (ع) پیش از داستان کیومرث گنجیده و داستان حضرت نوح (ع) پیش از داستان ضحاک جای گرفته‌است. (بلعمی، ۱۳۵۳: شصت‌وهشت). پرداختن به عصر اسلامی نیز در این کتاب بسیار مفصل است و زمان‌بندی کتاب پس از اسلام با تاریخ خلافت هماهنگ است. (میثمی، ۱۳۹۱: ۴۷) در تاریخ سیستان نیز از همان ابتدا و هنگام بنای شهر پیشگویان ظهور اسلام را پیشگویی می‌کنند و به این امر اشاره می‌کنند که سیستانیان اسلام را بدون جنگ و با رغبت خواهند پذیرفت. (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۵۱) در ادامه تاریخ سیستان هم تقریباً سخنی از سیستان پیش از اسلام نیست و این پیشگویی با حذفی عظیم به پیامبر (ص) منتهی می‌شود و تاریخ صدر اسلام روایت می‌شود و سپس تاریخ اسلام محدود به سرزمین سیستان با تمرکز بر بزرگان سیستان چون یعقوب روایت می‌شود. تاریخ گردیزی اگرچه همچون شاهنامه با شاهان ایرانی ادامه می‌یابد، در این قسمت‌ها خلاصه است و همچنین نهایتاً به تاریخ اسلام می‌رسد و گردیزی تاریخ اسلام را تا خلفای راشدین خلاصه‌وار روایت می‌کند. از بنی‌امیه سریع می‌گذرد. با تمرکز نسبی تاریخ بنی‌عباس را روایت می‌کند و سپس به امرای خراسان می‌رسد از پیش از اسلام می‌گذرد و پس از اسلام را تا سامانیان جز داستان ابومسلم خلاصه‌وار می‌نویسد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۳-۲۷۳) از سامانیان تا غزنویان به دقت و تفصیل کتاب افزوده می‌شود.

پایان شاهنامه نیز بسیار ویژه است. این اثر با نابودی پادشاهی ایرانیان و سیطره یافتن قوم عرب بر ایران پایان می‌یابد. داستان یزدگرد و شکست و مرگ او، آخرین داستان شاهنامه است. روایت رخدادها در تاریخ‌های فارسی هم‌دوره شاهنامه غالباً تا حدود زمان مؤلف ادامه یافته‌است و تمرکز روایت بر دوره تألیف است و سبب می‌شود خواننده ذهنیت ویژه‌ای نسبت به دوره خود پیدا کند. شاهنامه این طور نیست و ظاهراً آنان که در شکل‌گیری شاهنامه نقش داشته‌اند برای ساختن زمان حال به گذشته برساخته و آرمانی شاهنامه پناه برده‌اند. از پایان ناگهانی شاهنامه با پایان حکومت شاهان در ایران، این گونه برداشت می‌شود که آن‌ها تاریخ را به دو بخش پادشاهی ایرانیان و پس از آن تقسیم می‌کنند و به بخش پسینی که تا زمان خودشان ادامه یافته، انتقاد دارند. آن‌ها معتقدند نمونه آرمانی نظام فرهنگی و حکومت که در شاهنامه ارائه شده است و در صفحات فراوانی پیوسته روی آن تأکید شده، باید احیا شود. در سراسر شاهنامه یک

نظام ارزشی فرهنگی ارائه شده است. نظامی که ساحت‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی را دربرمی‌گیرد. در پایان شاهنامه و هنگام روایتگری پایان این نظام فرهنگی، این نظام با ترفندی روایتگرانه با نظام فرهنگی روزگار تدوین‌گران مقایسه شده است و راویان شاهنامه ابزار رمزگشایی ساختار روایی شاهنامه را به دست خوانندگان داده‌اند. داستان یزدگرد مرثیه‌ای بر نابودی نظام فرهنگی پیشین و چیرگی نظام فرهنگی نوین است. نظامی که تا قرن چهارم به طول انجامیده. از این پایان می‌توان فهمید ایده عمده روایتگران شاهنامه، بازگشت به ایران کهن، با همه ضعف‌ها و قدرت‌هایی است که در شاهنامه تصویر شده است؛ آنگونه که پس از ضحاک تازی این بازگشت رخ داد. ذهنیت تدوین‌گران شاهنامه با ذهنیت اسلامی محلی تاریخ‌نگاران تاریخ سیستان و با ذهنیت خراسانی اسلامی گردیزی و با ذهنیت بلعمی در تاریخش - که مجموعه دگرگونی‌های فرهنگ غالب و مغلوب را در یک کل واحد در کنار هم جای داده - فرق دارد.

داستان یزدگرد

در این پژوهش پارادایم‌های زمانی ژنت را به دو دسته برجسته‌ساز و کم‌رنگ‌ساز تقسیم کرده‌ایم. پارادایم‌های برجسته‌ساز زمان پریشی‌ها (آینده‌نگر^۹ و گذشته‌نگر^{۱۰})، مکث‌های توصیفی^{۱۱}، دیرش صحنه^{۱۲} و بسامد تکرار^{۱۳} هستند. برجستگی بخش‌هایی از متن که دارای این شاخصه‌ها هستند، نشانه اهمیت این بخش‌ها در اندیشه و ایدئولوژی تاریخ‌نگار است. به این شاخصه‌های ژنتی، شاخصه دیگری با نام تراکم رخدادها افزوده‌ایم.

داستان یزدگرد در پایان شاهنامه در حدود نهصد بیت روایت شده است. تحلیل‌های زمانی روایت‌شناسانه، آن‌گاه سودمند خواهند بود که جزئی مطرح شوند و گرفتار دام کلی‌گویی نشوند. با توجه به این که بررسی سودمند رخداد به رخداد این نهصد بیت در حجم مقاله نمی‌گنجد، ناچار بخشی محوری و بزنگاه‌گونه را به دو دلیل زمان پریشی و هم دیرشی از دل داستان برگزیده‌ایم: زمان پریشی زیرمجموعه شاخصه‌های عموماً برجسته‌ساز است. پس برای بررسی برجستگی‌های پیامی، تحلیل زمان پریشی‌های دوگانه آینده‌نگر و گذشته‌نگر راهگشا است. «در روایت‌های کهن آینده‌نگرها مهم بوده‌اند و با پیام‌های محوری داستان درهم‌تنیده بوده‌اند.» (تولان، ۱۳۸۶: ۸۵).

راویان بسیاری از این روایت‌های آینده‌نگرانه معتقد به سرنوشتی ناگزیر و کشف‌شدنی بودند

و سیر تاریخ را معلول سرنوشتی محتوم و قابل پیش‌گویی می‌دانستند. این‌گونه بسیاری از رخدادهای ناخوشایند تاریخی که احتمالاً معلول ضعف بشری بود، توجیه می‌شد. سرچشمه برخی دیگر از این روایت‌ها اعتقاد به فلسفه تاریخی بود که طبق آن، قانون‌های ثابتی بر جهان هستی حاکم بودند که سبب می‌شدند عمل یکسان انسانی، در شرایط یکسان، به نتیجه یکسان منتهی شود. بنابراین در ابتدای روایت وقتی عمل گزارش می‌شد، از اندیشه‌ای که روایت را کانونی‌سازی می‌کرد و حکیمانه در داستان طرح می‌شد، می‌شد فهمید نتیجه انتهای چپ خواهد بود. آینده‌نگرهای نخست را پیشگویانه نامیده‌ایم و آینده‌نگرهای دوم را حکیمانه. در تحلیل داستان یزدگرد با یک آینده‌نگر عظیم پیشگویانه سروکار داریم.

هم‌دیرشی یا دیرش صحنه آنگاه رخ می‌دهد که سرعت رخدادها در داستان و پیرنگ یکسان باشد. مقایسه این دو سرعت در بادی امر مع‌الفارق به نظر می‌رسد. و ما مصداق تقریبی آن را گفت‌وگوهای متن و خصوصاً نامه‌ها می‌دانیم. در واقع آن‌گاه که رخداد، نوشتن یک متن یا گفتن یک سخن است، انعکاس آن سخن و نوشته در متن می‌تواند نوعی هم‌دیرشی و سرعت یکسان رخداد در متن و داستان شمرده شود. ضمناً امر سرعت متن و واقعه تاریخی را نسبی مطرح می‌کنیم. به این معنا که ممکن است واقعه‌ای نیم‌ساعته، در متن در ده صفحه روایت شود و واقعه‌ای چندساله در یک جمله. در این مثال آن چه قطعی است، سرعت پایین روایت‌گری مورد نخست و سرعت بالای روایت‌گری مورد دوم نسبت به هم است.

با در نظر گرفتن این دو شاخصه برجسته‌ساز، بررسی زمانی یک نامه را در متن برگزیده‌ایم. نامه‌ای که در کشاکش جنگ‌های ایرانیان و تازیان نگاشته شده است و هم دیرش صحنه دارد هم آینده‌نگر عمده‌ای را در برمی‌گیرد. نامه رستم هرمزد سپهدار ایران به برادرش. پیش از شروع تحلیل نامه بایسته است در مورد حضور این نامه در منابع تاریخی دیگر سخنی چند مطرح شود. گزارش این نامه در بخش یزدگرد هیچ یک از آثار تاریخی فارسی نسبتاً هم‌دوره با شاهنامه نیامده است. در تاریخ بلعمی تنها به منجم بودن «رستم» و خوابی که او در شرف جنگ از کمک فرشتگان به سپاه مسلمانان می‌بیند، به عنوان دو آینده‌نگر اشاره می‌شود. (بلعمی/۳، ۱۳۸۰: ۴۴۷) در تاریخ گردیزی هم خبری از گزارش نامه یا خواب نیست. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۰۳-۱۰۴) اما در دو تاریخ عربی متقدم نسبت به شاهنامه این نامه با دیرش خلاصه^{۱۴}، بسیار گذرا و در یکی دو سطر روایت شده است. در تاریخ یعقوبی رستم در نامه‌ای پیشگویانه به برادرش گفته است «برجیس را رو به افول و ناهید را صعودکننده می‌بیند و روزگارش به سر آمده است.» (یعقوبی،

۱۳۴۲: ۱۴۴) در تاریخ طبری هم رستم در نامه خلاصه‌وار و در چند عبارت به وضعیت ناخوشایند آسمان اشاره می‌کند و از آراستگی ناهید و اعتدال ترازو و ناپدید شدن بهرام سخن می‌گوید و در یک جمله چیرگی اعراب را پیشگویی می‌کند. (طبری/۵، ۱۳۵۴: ۲۲۵۱)

اما ریشه این تفاوت در نقل تاریخ یزدگرد چیست؟ قطعاً تاریخ یزدگرد در خداینامه که غالباً با چند واسطه منبع آثار تاریخی دوره اسلامی در زمینه ایران است، نیامده بوده است. بنابراین هر مورخ برای نقل آن بسته به نظام اندیشه‌های سیاسی حکومتی و ایدئولوژی‌اش، به منابعی شفاهی و کتبی مستمسک می‌شده است و تفاوت‌ها شکل می‌گرفته است. در مورد شاهنامه احتمالاً سرچشمه روایت سخن راویانی است که در شاهنامه ابومنصوری از آن‌ها نام برده شده است. ریاحی با همین ذهنیت راوی یزدگرد شاهنامه را دهقان مرو می‌داند. (ریاحی، ۱۳۹۳: ۶۱)

تحلیل گذرای شاخصه‌های زمانی روایتگری پیش از نامه

شماره‌گذاری بیت‌ها در این پژوهش بر اساس تصحیح شاهنامه خالقی است. با توجه به محدودیت حجم مقاله، نقل همه بیت‌های نامه شدنی نیست. تنها بیت‌هایی را نقل خواهیم کرد که خواننده بتواند متوجه پیام این پژوهش بشود. برای آمادگی ذهنی ورود به تحلیل بایسته است خلاصه داستان پیش از نامه را بدانیم: پس از مقدمه‌ای کوتاه که فضای داستان را پیش از شروع به ذهن خواننده القا می‌کند و حس نابودی یزدگرد و پادشاهی را به ذهن متبادر می‌کند^{۱۵}، یزدگرد تاج شاهی را بر سر می‌گذارد و خطبه پادشاهی‌اش را می‌خواند. در این خطبه، مانند خطبه‌های دیگر شاهنامه، سخنان شاه با دیرش صحنه و در نه بیت نقل می‌شود. تأکید خطبه‌های شاهنامه بر محور ترویج اندیشه سیاسی و راه‌وروش حکومت‌داری است که اساس آن دو مفهوم داد و دین است. نکته دیگر تأکید خطبه‌ها بر نیکوسیرتی و دین‌مداری شاهان قبل از اسلام است. این خطبه با سخنان یزدگرد در مورد نژادش آغاز می‌شود. (۱۴-۱۵) زیرا نژاده بودن در شاهنامه از عوامل مشروعیت پادشاه است. اندیشه‌ای که پیش از اسلام رایج بود و پس از اسلام با شکل‌گرفتن نخستین حکومت‌های ایرانی دوباره مطرح شد و نویسندگان شاهنامه ابومنصوری، منبع اصلی شاهنامه، هم با آوردن نژاد پادشاهانه ابومنصور بر آن تأکید ویژه و معناداری داشتند. (ریاحی، ۱۳۸۲: ۱۴۴-۱۴۵) به این بهانه و برای ردیابی ایدئولوژی حاکم بر شاهنامه در اندیشه‌های ابومنصور عبدالرزاق طوسی، آوردن اطلاعاتی چند درباره زندگانی سیاسی او و پسرش بایسته می‌نماید:

درباره او خلاصه‌وار باید گفت دهقان‌نژادی ایران‌دوست و اسماعیلی با اندیشه‌های ضدخلاف‌ت و در سودای حکومتی مستقل بود و در همین راستا امکانات تألیف شاهنامه ابومنصوری را فراهم آورد و در متن آن نسب‌نامه‌ای برای خود آورد که نسبش را به ساسانیان می‌رساند. او پیش از سال ۳۳۴ق از طرف ابوعلی چغانی حاکم طوس بود. در سال ۳۳۶ق در شورش او علیه نوح بن منصور شرکت کرد و پس از شکست در سال ۳۳۷ق در ری به رکن‌الدوله پیوست و در جنگ او با مرزبان بن رستم حاکم آذربایجان همکاری کرد و پس از پیروزی، حاکم آذربایجان شد و در مراغه به نام خود سکه زد. در سال ۳۳۸ق به ری بازگشت و هدایایی به نوح فرستاد و در سال ۳۴۷ق حاکم هرات شد و حکومت طوس را بازپس گرفت. در این سال‌ها شاهنامه ابومنصوری به همت او و وزیرش تألیف شد. در سال ۳۴۹ق سپهسالار خراسان شد. مدتی بعد عزل شد و الپتگین به جای او منصوب شد. اندکی بعد عصیان کرد و بعد از مرگ عبدالملک سامانی در سال ۳۵۰ق دوباره سپهسالار خراسان و مأمور برخورد با الپتگین شد. مجدداً شورش کرد و در جنگ با ابوالحسن سیمجور، سپهسالار جدید خراسان کشته شد. (ریاحی، ۱۳۹۳: ۵۶-۶۰) پسر او محمد بن عبدالرزاق معروف به امیرک طوس که حامی فردوسی بود و شاهنامه ابومنصوری را در اختیار او قرار داد، در سال ۳۷۷ق در قیامی در نساپور اسیر شد و به بخارا برده شد و در سال ۳۸۷ به دستور سبکتگین در زندان به قتل رسید. (همان: ۹۲-۹۳) بقایای خاندان عبدالرزاق تا زمان بیهقی و سلطان مسعود همچنان در شهر طوس ذی‌نفوذ بوده‌اند. در تاریخ بیهقی گزارشی از حمله طوسیانی که سالارشان مدبری از بقایای عبدالرزاقیان بود، به نساپور و شکست سنگینشان از احمد علی نوشتگین آمده است. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۵۱-۵۵۲)

درهم‌تنیدگی ایدئولوژی و اندیشه سیاسی حاکم بر تألیف دو شاهنامه فردوسی و ابومنصوری، از ابیاتی در شاهنامه درمورد ابومنصور و پسرش، امیرک طوس، پیداست. در این بیت‌ها سخن از نامه‌ای است که از گه باستان فراوان بدو اندرون داستان بوده و در دست موبدان و بخردان پراکنده بوده‌است و پهلوان دهقان‌نژاد و دلیر و بزرگ و خردمند و راد (ابومنصور) به کمک موبدان سالخورد، بر اساس همان نامه، نامورنامه‌ای از سخن‌های شاهان و گشت جهان بن افکنده است. (دیباچه: ۱۱۵-۱۲۵)

پسر ابومنصور نیز در شاهنامه مهتری گردنفرز و جوان و از گوهر پهلوان و خردمند و بیدار و روشن‌روان توصیف می‌شود که از فردوسی هنگام سرودن شاهنامه حمایت می‌کند. فردوسی با

سرودن چند بیت پر آب و تاب دربارهٔ حمایت او داد سخن می‌دهد و سرانجام مرثیه‌ای چندبیتی و دل‌انگیز دربارهٔ نابودی و گم شدن او از انجمن ترتیب می‌دهد. (همان: ۱۴۶-۱۶۰)

در ادامه، گذر شانزده سال در یک بیت و با شتابی فراوان روایت می‌شود و در بیت بعد عمر، خلیفه دوم، سعد را با سپاه به جنگ می‌فرستد. یزدگرد هم رستم هرمزد را می‌فرستد و در روایتی با مکت توصیفی دو بیتی (۲۷-۲۸) از ویژگی‌های رستم یعنی ستاره‌شمر بودن، خردمندی، هوشمندی، گردی، جهانداری و پیرویش از موبد سخن به میان می‌آید. این مکت‌ها مطلقاً در مورد سعد وجود ندارد و برجستگی سوی ایرانی چالش را می‌رساند. جدای از این مکت‌ها نام رستم، تداعی‌گر ویژگی‌های رستم دستان قهرمان ملی ایرانیان است و این تلاقی شاید بی‌سببی نباشد. بیت ۳۰ نشان‌دهندهٔ یکی از مهم‌ترین حذف‌های^{۱۶} داستان یزدگرد شهریار است. در این بیت ناگهان سرعت روایت افزایش می‌یابد و رخدادهای سی ماه از جنگِ قادسیه حذف می‌شود. این ویژگی روایی درجه‌ای دیگر است به سوی اندیشهٔ مورخان و دید ویژهٔ آن‌ها نسبت به وقایع داستان یزدگرد و نشان می‌دهد جنگِ قادسیه و شکست ایرانیان برای تدوین‌گران ننگ‌آور بوده‌است و دربارهٔ سی ماه از این جنگ حرفی به میان نیاورده‌اند. بلکه در پیرنگِ برآورده از حقیقتِ تاریخی، مواردی دیگری را برجسته کرده‌اند که به آن‌ها خواهیم پرداخت. همچنین این رخداد دارای بسامد کم‌رنگ‌سازِ بازگو است؛ با این شیوه که از «سی ماه رزم جستن در قادسی» به مدد پیشوندِ فعلی «همی» تنها یک بار یاد شده است.

در بیت‌های بعد جدا از یک مکت توصیفی تک‌مصراع‌ی که به داد و مهر و ستاره‌شمر بودن رستم اشاره می‌شود، رخداد پیشگویی با چهار رخداد کوچک‌تر روایت می‌شود:

«بدانست رستم شمار سپهر
همی‌گفت کاین رزم را روی نیست
ستاره‌شمر بود و با داد و مهر
ره آبِ شاهان بدین جوی نیست
بیاورد صُلاب و اختر گرفت
ز روز بلا دست بر سر گرفت»
(۳۱-۳۳)

این که رخدادِ پیشگویی به شکلِ زنجیره‌ای از رخداد‌های کوچک‌تر، در پیرنگ با سیری کُند آمده، بیانگر تأکید بر این رخداد است. در این پژوهش، این پدیده را تراکم پاره‌های زمانی نامیده‌ایم. با این پیشگویی زمینهٔ منطقی حضور آینده‌نگر در پیرنگ فراهم می‌شود. اولین آینده‌نگر اساسی و مهم داستان در همین بخش و به واسطهٔ همین پیشگویی آمده‌است. این که راوی مورخ، از ترتیب خطی داستان بگذرد و رخداد‌های آینده را در خلال رخداد‌های حال داستان

و از زبان شخصیت‌ها نقل کند، نیاز به توجیهی منطقی دارد؛ توجیهی که این از پیش‌دانایی یک شخصیت را برای مخاطب باورپذیر کند. در ایران کهن و به پیروی از آن در شاهنامه اعتقادِ عموم بر تأثیر وضعیتِ اجرام آسمانی در رخدادهای زمینی بوده‌است. (بیرونی، ۱۳۶۷: ۳۵۹) در این اندیشه، اخترشناس، با اطلاعِ قبلی‌ای که از نتیجهٔ وضعیت‌های گوناگون آسمان در رخدادهای زمینی دارد؛ می‌تواند پیشامدها را شناسایی و حتی پیش‌بینی کند. (هینلز، ۱۳۸۶: ۱۱۵) بنابراین، پیشگویی از نقش‌های منجم در جامعهٔ ایران کهن است. در شاهنامه معمولاً با استفاده از این نقش مقبول در فضای مخاطبین شاهنامه، آینده‌نگرها به صورت موجه در پیرنگ جای‌گرفته‌اند و برای مخاطبین این پرسش به وجود نمی‌آید که چگونه مثلاً شخصیت رستم هرمزد از رخدادهایی سخن می‌گوید که هنوز رخ نداده‌اند و چگونه این رخدادها در شاهنامه زودتر از زمان وقوعشان نقل شده‌اند. زیرا آن‌ها پیشگویی ستاره‌شمار را در جهان واقع امری ممکن می‌دانند. نمونه‌های آینده‌نگر به واسطهٔ پیشگویی در شاهنامه زیاد است و معمولاً این آینده‌نگرها در پیرنگ نقش اساسی بازی می‌کنند. رستم پس از رخداد متراکم پیشگویی درمندان نامهای به برادرش می‌نویسد. (۳۴)

تحلیل نامه

رخداد نوشتن نامه در ابتدا خلاصه‌وار در بیت ۳۴ می‌آید، سپس به صورت زنجیره‌ای بلند و ۹۵ بیتی، با دیرش صحنه، تکرار و تشریح می‌شود. گزارش دوم نامه دو بخش دارد. بخش نخست که تنها یک مصراع را پوشانده و به مکتبی توصیفی ختم شده‌است؛ ستایش پروردگار در ابتدای نامه است و با لفظ «نخست» به گونهٔ رخدادی مجزاً از ادامهٔ نودوچهار بیتی، روایت شده (۳۵) و ما را از اهمیت این رخداد در ذهن و روایتِ راوی باخبر می‌کند و پافشاری تدوینگران شاهنامه بر خداورزی سران ایران قبل از اسلام را آشکار می‌کند. مکتب توصیفی در مصراع دوم این بیت «کزو دید نیک و بد روزگار» بیانگر ایدئولوژی شخصیت رستم هرمزد در مورد تأثیر روزگار است و این که کردگار و تأثیرش بر آفرینش، در اندیشهٔ او بالاتر از روزگار قرار گرفته‌است. (نک: خالقی، ۱۳۸۹: ۲۶۸) پیام غیرمستقیم آوردن این مکتب پیش از تشریح پیشگویی شکست ایرانیان، این است که شکست مقدر بوده و ناشی از ضعف نبوده‌است و دیگر این که شباهت اندیشهٔ این قسمت با مقدمهٔ داستان که از زبان راوی آمده‌است، همسویی اندیشهٔ راویان را با اندیشهٔ حاکم بر روایت و ساختار ویژهٔ روایت، نشان می‌دهد.

آنگاه که راوی عنان روایت را با دیرش صحنه به شخصیت داستان می‌سپارد و شخصیت به جای راوی سخن می‌گوید، همین روایت شخصیت داستانی را نیز می‌شود بررسی زمانی کرد. با این تصور به «مکث‌های توصیفی» در بیت‌های ۳۶-۳۷ بنگرید:

«دگر گفت کز گردش آسمان پژوهنده‌مردم شود بدگمان
گنجه‌کارتر در زمانه منم ازی‌را گرفتار آهرمنم»
(۳۶-۳۷)

کارایی این مکث‌ها ایجاد زمینه ذهنی برای خواننده نامه، برادر رستم، در جهت مطرح کردن بیت‌های ۳۸ تا ۴۱ است. در بیت ۳۶ که بی‌مقدمه از گردش آسمان و بدگمانی پژوهندگان سرنوشت به علت دانستن راز این گردش سخن می‌آید، به ذهن گیرنده نامه متبادر می‌شود سخن بعدی با آسمان و تقدیر و پیشگویی در ارتباط خواهد بود. این نوع مکث را، مکث توصیفی زمینه‌ساز نامیده‌ایم در برابر مکث تشریحی که رخدادهای قبلی را برای مخاطب روشن تر می‌کند. آینده‌نگر افول ساسانیان ابتدا در قالب دو مکث توصیفی در بیت ۳۸ آمده که مکث دوم از لحاظ زمانی نسبت به مکث مصرع نخست تقدّم دارد. ظاهراً مکث دوم درباره شکست سپاه و مکث نخست درباره تبعات این شکست، یعنی نابودی پادشاهی ساسانیان است. آنگاه که آینده‌نگرها در قالب مکثی توصیفی ارائه می‌شوند، تأکید بر قطعیت آنها بیشتر از حالت معمولی است. وقتی در بیت ۳۸ گفته می‌شود «که این خانه از پادشاهی تهی است»، آن چنان رخدادِ نابودی ساسانیان قطعی در نظر گرفته می‌شود که در زمان حال به عنوان مکث توصیفی از آن سخن به میان می‌آید:

«که این خانه از پادشاهی تهی است نه هنگام پیروزی و فرهی است»
(۳۸)

رخداد بیت ۳۹ به همراه مکث‌های دو بیت ۴۰ و ۴۱ اشاره به پدیده‌های آسمانی دارند. این موارد اگرچه خود آینده‌نگر نیستند، پل‌هایی از زمان حال هستند که میان حال و آینده داستان در بافت پیرنگ ارتباط برقرار می‌کنند. بدین صورت که نگرستن کنونی خورشید از برج چهارم، با هدف بد رسیدن به ایرانیان در آینده داستان است. بهرام و زهره هم اکنون در وضعیتی ویژه قرار دارند که نتیجه آن گزند رسیدن به ایرانیان در آینده است. برابر شدن تیر و کیوان در آسمان و رفتن عطارد به برج دو پیکر هم مانند دو مورد قبلی است.

بیت ۴۲ دارای دو رخداد است که البته شروعی قبل از زمان حال پیرنگ دارند، مصرع اول

که به صورت بسامد بازگو^{۱۷} هم آمده‌است، خبر می‌دهد رستم مدام سرنوشت را می‌بیند. همچنین گزارش مکرر این رخداد، بسامد تکرار به وجود آورده که خود نشانه تأکید بر آن در جریان پیرنگ است. بیت ۴۳ بسامد بازگو دارد و این تکرار اهمیت غم درونی رستم از زوال ساسانیان و وضع بد ایرانیان پس از شکست را در نگاه تدوینگران شاهنامه، آشکار می‌کند:

«همه بودنی‌ها بینم همی وزو خامشی برگزینم همی»

(۴۳)

در بیت ۴۵ سرانجام پس از آوردن چندباره مکث‌های توصیفی آینده‌نگرنا و آماده‌سازی فضای ذهنی مخاطب، مستقیماً رخداد آینده نقل می‌شود:

«کزین پس شکست آید از تازیان ستاره نگردهد مگر بر زبان»

(۴۵)

این سومین مرتبه است که به شکست نیامده، مستقیم یا غیر مستقیم اشاره می‌شود، و جالب اینکه هر سه بار آمیخته‌است با «مکث‌های توصیفی» سرشار از بار روانی و عاطفی. در بیت ۴۶ ناگهان یک آینده‌نگر بیرون داستانی ظاهر می‌شود، که زمان پریشی‌ای در دل زمان پریشی‌های درون داستانی مربوط به شکست ایرانیان است. حدود زمانی این رخداد، به زمان روایتگری و راوی نزدیک می‌شود و نخستین پل اساسی داستان بین زمان داستان و زمان روایت به حساب می‌آید. نقش این ترفند کشاندن داستان و تبعات آن به زمان روایت است، خاصه که این روایت در نظر نگارندگان و مخاطبان، عین تاریخ است؛ تاریخی که تبعات آن به زمان حال منتهی شده است:

«برین سالیان چارصد بگذرد کزین تخمه گیتی کسی نسپرد»

(۴۶)

رخدادهایی که در بیت‌های ۴۷ تا ۵۲ به صورتی زنجیره‌ای با دیرش شبه‌صحنه آمده‌اند، پیشنهادها و سپاه مقابل برای مصالحه (نشانه برجسته‌سازی روایت هستند. علت این برجسته‌سازی چیست؟ ظاهراً پاسخ در «مکث توصیفی» مصراع نخست بیت ۵۳ (چنین است گفتار و کردار نیست) آمده‌است. مکثی که محتوای اساسی آن دورویی دشمنان است. همسویی اندیشه مورخ با اندیشه رستم هرمزد در این زمینه، از آنجا روشن می‌شود که راوی بیرونی به این رخداد مجال بروز مفصل و با تراکم بیشتر داده است؛ در حالی که تأثیر چندانی در رنجیره علی‌معلولی رخدادهای کلان تاریخی نداشته است:

مصراع دوم بیت ۵۳ (جز از گردش کژ پرگار نیست) نیز «مکث توصیفی» ای است که تکرار و تأکید بر مضمون بیت‌های ۳۹ تا ۴۱ است، تأکید بر اینکه سبب این شکست (که در اندیشه تاریخ‌نگاران شاهنامه نقطه ابتدایی حرکت خط تاریخ به سمت زمان ناخوشایندی است که آنها در آن قرار دارند) تقدیر بوده و نه نادرستی عملکرد ایرانیان:

«چنین است گفتار و کردار نیست
جز از گردش کژ پرگار نیست»

(۵۳)

بیت ۵۴ یک آینده‌نگر را در بر می‌گیرد. ظاهراً با توجه به واژه «نیز»، منظور شکست‌ها و جنگ‌های پس از قادسیه است و واژه «برین» اشاره به شکست در جنگ قادسیه دارد. در شاهنامه تقریباً حرفی از این جنگ‌ها به میان نمی‌آید و در نقطه مقابل، رخداد‌های دیگری مطرح و برجسته می‌شوند. این جنگ‌ها رخداد‌هایی هستند که از نظر تاریخ‌نگاران به علت این که نشانه خواری ایرانیان هستند، ارزش روایتگری مفصل ندارند و با حذف و خلاصه روبرو می‌شوند:

«برین نیز جنگی بود هر زمان
که کشته شود صد هزبر دمان»

(۵۴)

مکث توصیفی‌ای که بیت‌های ۵۶ و ۵۷ را پوشانده است، شامل توصیفاتی از بزرگان سپاه ایران از زبان رستم هرمزد است. اینکه زمان داستان در چهار مصراع از متن ایستاده و سرعت به صفر رسیده است، برجسته‌سازی راوی را در برخورد با سپاهیان ایران نشان می‌دهد. در حالی که در برابر تعداد زیاد این مکث‌های توصیفی که درباره ایرانیان تا این بخش از متن آمده و در ادامه متن نیز به وفور خواهد آمد، تا کنون تنها یک مکث توصیفی منفی (۵۳) در باره تازیان در متن گنجانده شده است.

از بیت ۶۲ پندها و دستورهای رستم به برادرش آغاز می‌شود. این پندها و دستورها را فارغ از محقق شدن یا نشدنشان، نوعی رخداد آینده‌نگر در نظر گرفته‌ایم. در این قسمت از متن، رستم انجام شتابان کارهایی را از برادرش می‌خواهد و طرفه آنکه رخدادها بلافاصله پس از هم می‌آیند و پیشرفت پیرنگ شتاب می‌گیرد. به گونه‌ای که شش رخداد تنها در چهار بیت از متن آمده‌اند. پس در این بخش دیرش با مفهوم متن هماهنگ است و ساختار آمدن رخدادها مفهوم شتاب را القا می‌کند. «واژه همیدون» به معنای هم‌اکنون با همین هدف در متن در بیت ۶۵ آمده است.

«مکث توصیفی» بیت ۶۸ با مضمون تقدیر، یادآور مکث‌های بیت‌های ۴ و ۱۹ از زبان راوی و یزدگرد است. این «مکث‌های توصیفی» یکسان در جاهای مختلف و از زبان شخصیت‌های

مختلف متن، وحدت اندیشگی متن را نشان می‌دهد که سبب شکل گرفتن روایتی ویژه از تاریخ شده است. در زنجیره پندها، بیت ۷۳ برای بار چندم بر خدامحوری ایرانیان پافشاری می‌کند:

«همیشه به یزدان پرستان گرای
بپرداز دل زین سپنجی سرای»

(۷۳)

واژه «که» در «مکت توصیفی» بیت ۷۸، نقش آن را در تشریح علت رخدادهای پیش از خود آشکار کرده است و بیانگر «مکت توصیفی تشریحی» بودن آن است. این «مکت توصیفی» از نظر زمانی وابسته به رخدادهایی است که در زمان اکنون داستان (لحظه نوشتن نامه) جای دارند و آمدنش در میان انبوه پندها، پریشانی ذهن رستم و حالت درونی او را به ذهن خواننده متبادر می‌کند و ارزش هنری شاهنامه را در زمینه انتقال عواطف می‌رساند. آمدن آینده‌نگر مرگ رستم در ابتدای بیت ۷۹ با بسامد تکرار، برای بار پنجم در دل نامه، یقین پیشگو از پیشگویی‌اش را می‌رساند. هم‌زمان، لحظه‌به‌لحظه این یقین به ذهن خواننده هم منتقل می‌شود و او هم از سرنوشت شوم سپاه ایرانیان مطمئن می‌شود. جذابیت معمول پیرنگ که بر پایه عطش دانستن آخر داستان در خواننده ایجاد می‌شود، از بین می‌رود و جذابیت اینکه چگونه داستان به این انتهای مشخص خواهد رسید، جایش را می‌گیرد. مصراع دوم بیت ۸۰ مکت توصیفی عاطفی، برانگیزنده و زیرکانه‌ای است درباره ایران، که راوی در سخنان رستم چیده:

«رهای نیابم سرانجام ازین
خوشا بادِ نوشتنِ ایران‌زمین»

(۸۰)

در این بیت آینده‌نگرهای پندآمیز پیرامون محور شاه می‌چرخند و بسامد زیاد این پندها نشان می‌دهد رستم، قهرمان این پی‌رفت از داستان، بیش از آنکه برای خود افسوس بخورد، نگران سرانجام یزدگرد پس از خود است. ضمناً مفهوم تند این پندها در مورد فداکاری، عمق اندیشه رستم درباره پادشاهی را روشن می‌سازد. کاربرد «مکت‌های توصیفی» که در میانه پندها آمده‌است، تشریح علت و اهمیت رخدادهای پیشین است. برای نمونه: چون «کزین تخمه نامدار ارجمند/ نمانده‌ست جز شهریار بلند» پس «تو گنج و تن و جان گرامی مدار» و چون «به گیتی جز او نیست پروردگار» و «ز ساسانیان یادگار اوست بس» پس تو «ز کوشش مکن هیچ سستی به کار» و «تو گنج و تن و جان گرامی مدار».

آوردن اینگونه پندها در کنار آینده‌نگرهای یقین‌آور سردرگمی رستم را میان اعتقاد به جبر و اختیار نشان می‌دهد و بر بار عاطفی روایت می‌افزاید. رستم از سویی نابودی را سرنوشت محتوم

می‌داند و از طرفی برادر را به جلوگیری از نابودی شاه پند می‌دهد. در دو بیت ۸۳-۸۴ توالی «مکت‌های توصیفی» مربوط به زمان حال و رخداد‌های آینده‌نگر، اوج پریشانی ذهنی رستم را می‌رساند و روایت را عاطفی و تأثیرگذار کرده‌است.

تکرار «مکت توصیفی» بیت ۸۱ در بیت‌های ۸۲-۸۳ بار دیگر علت آمدن این پندها را با تأکیدی بیشتر روشن می‌کند. همه این پندها بر اساس همین مکت شکل گرفته‌اند. یعنی آخرین کس بودن یزدگرد از نژاد ساسانیان، ظاهراً فراتر از اهمیت پادشاهی در نظر ایرانیان، نکته مهم سرنوشت شوم ایرانیان پس از آخرین پادشاه ساسانی در نظر تاریخ‌نگاران است که با گنجاندن و گزارش چندباره آن در کلام رستم، برجسته‌اش کرده‌اند.

از بیت ۸۶ سلسله آینده‌نگرهای بیرون‌داستانی آغاز می‌شود. چهار آینده‌نگری که در دو بیت ۸۶-۸۷ آمده‌اند با هم موازیند. ظاهراً در نخستینشان حضور ابوبکر و عمر و در دومین شهرت آنها، در تقابل است با ابیاتی که قبلاً در باره یزدگرد و لزوم مراقبت از او مطرح شد. (آن سخنان و نصایح ناگهان اطلاعات ذهنی رستم را در باب آینده تداعی کرد.) تخت نماد فرمانروایی ایرانیان است (نک: خالقی، ۱۳۸۸: ۲۰۲-۲۰۰) و منبر در برابر آن می‌تواند نماد خلافت باشد. این تقابل به صورت متناظر با تقابل یزدگرد و ابوبکر و عمر آمده است. با توجه به بیت‌های بعدی، منظور از «رنج‌های دراز»، ظاهراً ساختارهای اجتماعی است که از ابتدای شاهنامه با آب و تاب فراوان و برجسته‌سازی روایی به عنوان ویژگی مثبت و آرمانی توصیف می‌شده‌است. در گزاره‌های «نه تخت و نه دیهیم بینی، نه شهر» در بیت ۸۹ و «نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش / نه گوهر نه افسر نه بر سر درفش» در بیت ۹۲ و «دریغ این سر و تاج و این مهر و داد» در بیت ۸۴ از نشانه‌های این ساختار یادشده و با حسرت فراوان از نابودیشان و جایگزینی موارد منفی متضاد با آنها، به گونه نشیبی طولانی مدّت که به دنبال فرازی خواهد رسید، خبر داده شده‌است. نشانه‌ها و ساختار فرهنگی‌ای که درهم‌دیرشی خطبه یزدگرد هم آمده‌بود و اساسشان دو مفهوم «داد و دین» بود. گنجیدن ناگهانی و بی مقدمه «مکت توصیفی» مصراع دوم بیت ۸۹، دلیل این وارونگی‌ها را وضع ستارگان و تقدیر می‌داند نه اشتباهات ایرانیان. در مصراع نخست این بیت «نه تخت و نه دیهیم بینی»، اشاره به نابودی پادشاهی و «نه شهر» اشاره به نابودی مردم و سرزمین دارد:

«دریغ این سر و تاج و این مهر و داد که خواهد شدن تخت شاهی به باد
تو پدرود باش و جهاندار باش ز بهر تن شه به تیمار باش

گر او را بد آید، تو سر پیش اوی
 چو با تخت منبر برابر کنند
 تبه گردد این رنج‌های دراز
 نه تخت و نه دیهیم بینی، نه شهر
 به شمشیر بسپار و یافه مگوی
 همه نام بوبکر و عمر کنند
 نشیبی درازست پیش فراز
 از اختر همه تازیان راست بهر»
 (۸۴-۸۹)

نکته مهم تغییر گستره^{۱۸} (فاصله وقوع زمان پریشی تا لحظه حال داستان) در زمینه آینده‌نگر هاست. گستره آینده‌نگرهای پیش از بیت ۹۰ با وجود کشیدن زمان به بیرون از داستان، بسیار کوتاه‌تر از گستره آنهایی است که پس از بیت ۹۰ می‌آیند، جهش زمانی به کمک عبارت «به روز دراز» و از دل آینده‌نگر درون داستانی مصراع نخست بیرون می‌آید. هنگامی که در بیت ۹۱ بحث از ویژگی‌های عباسیان می‌شود، گستره بسیار بلندتر از قسمت پیشین (که اشاره به دوران عمر و ابوبکر دارد) است. این نشانه حذف پوشیده‌ای است که در زنجیره آینده‌نگرها رخ داده‌است. نتیجه تغییر گستره، نزدیک شدن پیرنگ از زمان روایت‌شده به زمان روایت است. (زمانی که راوی در آن مشغول روایتگری زمانی دیگرست). روایتگران با استفاده از این امکان روایی، با یک تیر دو نشان زده‌اند؛ از یک سو انتقادهای اخلاقی، اجتماعی و سیاسی از زمان خود را به صورتی پوشیده در قالب پیرنگی که از تاریخ ارائه کرده‌اند، جای داده‌اند؛ و از سوی دیگر ریشه این مشکلات را در بزنگاه تاریخی شکست ایرانیان و تبعات حضور متمدن‌های بیگانگان در این سرزمین دانسته‌اند. این دیدگاه در مورد بیگانگان در شاهنامه ابومنصوری به قدری مهم بوده که در مقدمه کوتاه آن، پس از اشاره‌ای گذرا به سلسله‌های پادشاهی ایرانیان و پیش از ذکر نسب ابومنصور با هنرمندی گنجدیده‌است: «و اندر میان گاه پیگارها و داوری‌ها رفت از آشوب کردن با یکدیگر و تاختن‌ها و بیشی کردن و برتری جستن کز پادشاهی ایشان این کشور بسیار تهی ماندی و بیگانگان اندر آمدندی و بگرفتندی این پادشاهی به فروتنی. چنانکه به گاه جمشید بود و به گاه نوذر بود و به گاه اسکندر بود و مانند این.» (ابومنصور عبدالرزاق، ۱۳۸۲: ۱۴۴) این گزاره‌ها و تأکید شاهنامه روی بخش‌های شکست ایرانیان و بازآمدنشان به قدرت و پایان‌بندی داستان یزدگرد که خود می‌تواند مصداق همین چرخه باشد، به روشنی از ابعاد تاریخ‌نگاری شاهنامه و اندیشه سیاسی پشت آن پرده برمی‌دارد. تاریخ‌نگارانی که این ساختار زمانی را برای تاریخ یزدگرد، بنانهاده‌اند اندیشه‌ای از سنخ اندیشه شعوبیه داشته‌اند. اهمیت این انتقادات تدوینگران از زمان خود، تا جایی است که بخش بسیار بلندی از متن (سیزده بیت)، را به خود

اختصاص داده است. همچنین تراکم بسیار پاره‌های زمانی در این بخش نیز قابل توجه است. در بیت ۱۰۹ ناگهان در میانه آینده‌نگرها گذشته‌نگری نقل شده است. قرار دادن این گذشته‌نگر برای یادآوری زمان مطلوب روایت‌شده (زمان شاهنامه) در قیاس با زمان راویان است. این زمان مطلوب، که در آن شادی فاش است، زمان بهرام گور از پادشاهان ساسانی است.

«چو روز اندر آید، به روز دراز
پوشند ازیشان گروهی سیاه
نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش
به رنج یکی دیگری بر خورد
شب آید یکی چشم رخشان کند
ستاننده روزشان دیگرست
ز پیمان بگردند و از راستی
پیاده شود مردم جنگجوی
کشاورز جنگی شود بی‌هنر
ربایدهمی این از آن، آن از این
نهانی بت‌ز آشکارا شود
بداندیش گردد پدر بر پسر
شود بنده بی‌هنر شهریار

شودشان سر از خواسته بی‌نیاز
ز دیبا نهند از بر سر کلاه
نه گوهر نه افسر نه بر سر درفش
به داد و به بخشش همی‌نگرد
نهفته کسی را خروشان کند
کمر بر میان و کله بر سرست
گرامی شود کژی و کاستی
سوار آنک لاف آرد و گفت و گوی
نژاد و هنر کمتر آید ببر
ز نفرین ندانند باز آفرین
دل شاهشان سنگ خارا شود
پسر بر پدر همچون چاره‌گر
نژاد و بزرگی نیاید به کار...»
(۹۰-۱۰۸)

تکرار تلویحی آینده‌نگر شکست و نابودی ساسانیان در دو بیت ۱۱۶-۱۱۷ همچنان پیرنگ داستان را بر اساس این پیشگویی که زمینه در تقدیرگرایی دارد، پیش می‌برد. بسامدهای بازگو در بیت‌های ۱۱۸-۱۲۰ نشان از روان متأثر و پریشان رستم دارد. در این بیت‌ها، نشانه استمرار «همی» بیانگر تأکید رستم بر ادعایش و شدت پریشانی او است:

«...که تا من شدم پهلوان از میان
چنین بی‌وفا گردگردان سپهر
مرا تیز پیکان آهن‌گذار
همان تیغ کز گردن پیل و شیر
نبرد همی پوست بر تازیان
چنین تیره شد بخت ساسانیان.
دژم گشت و از ما بیرید مهر
همی بر برهنه نیاید به کار
نگشتی به آورد زان زخم سیر
ز دانش زیان آمدم بر زیان»

(۱۱۶-۱۲۰)

در بیت ۱۲۵، نیز رستم برای بار چندم به پایان روزگار نژاد ساسانیان اشاره می‌کند. این نامه از بن، بر محور همین پیشگویی و افزایش لحظه به لحظه یقین خواننده نسبت به آن، با کمک تکرارها و تراکم‌ها پیش می‌رود. تقریباً در این نامه هر چند بیت یک بار، یادی از خواست آسمان و نتیجه آن می‌شود. (۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸ و ۱۳۰) در آینده‌نگر دعایی بیت ۱۲۸ یک بار دیگر ترجیح شاه بر خود، در اندیشه رستم به چشم می‌خورد. پایان‌بندی نامه با تکرار همان پیشگویی در بیت ۱۳۰، تأکید را به نهایت حد خود می‌رساند.

نتیجه‌گیری

نخست این که این نامه گذرا و خلاصه‌وار در برخی منابع تاریخی دیگر هم آمده و یکسره ترفند داستانی نگارندگان شاهنامه نیست و پیش از شاهنامه ریشه‌های تاریخی یا شبه‌تاریخی نیز دارد و در گزارش‌های به نسبت کوتاه یعقوبی (یعقوبی، ۱۳۴۲: ۱۴۴)، طبری (طبری/۵، ۱۳۵۲: ۲۲۵۱) و بلعمی (بلعمی/۲، ۱۳۵۳: ۴۴۶) به پیشگویی رستم اشاره شده است. اما این روایت سرشار از زمان‌پریشی و با این تفصیل قطعاً ابتکاری بوده که به گمان نویسندگان در طول سال‌ها روند تکامل را گذرانده و در شاهنامه به مرحله کمال داستانی خود رسیده و یکدست در خدمت وحدت زمانی ایدئولوژیک پیرنگ درآمده و پشتیبان اندیشه سیاسی حاکم بر سراسر شاهنامه شده است. دوم، در این گونه روایات تاریخی عموماً هدف از پیشگویی، شکل دادن به تاریخ و ایجاد تغییرات در ساختار سیاسی زمان تألیف تاریخ است. نمونه این ویژگی در بیت «برین سالیان چارصد بگذرد / کزین تخمه گیتی کسی نسپرد»، دیده می‌شود. خواننده از این بیت برداشت می‌کند که بعد از چارصد سال سرانجام کسی از نژاد ساسانیان پیدا خواهد شد و به وضع بدی که در روایت توصیف شده، پایان خواهد داد. بنابراین ذهن‌ها با خواندن شاهنامه (یا شاهنامه ابومنصوری) در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم، آماده پذیرفتن این دگرگونی و نظام جدید سیاسی بر مبنای ایدئولوژی و نظام اندیشه‌ای حاکم بر شاهنامه خواهند شد. آمدن نسبنامه ابومنصور و وزیرش در ابتدای شاهنامه ابومنصوری و فعالیت‌های سیاسی او می‌تواند یکی از زمینه‌های آمدن چنین روایتی در دل شاهنامه بوده باشد. بیشتر گفتیم، مورخ از میان روایت‌ها آن‌ها را برمی‌گزیند که مؤید ایدئولوژی او است. چنین روایت پیشگویانه‌ای در ابتدای تاریخ سیستان هم دیده می‌شود.

سوم، ریشه‌های این روایت پیشگویانه چه از نوع پیش‌بینی‌های متون پهلوی‌ای چون ژاماسپ‌نامگ و پخش سی و سوم بندهشن و... باشد، چه از نوع اندیشه‌های اسماعیلیان در مورد آغاز هفتمین هزاره خلقت و ظهور حضرت مهدی(ع) و پایان جهان - که از مسائل باب آن روزگار بوده - هوشمندانه از بافتار فرهنگی اصلی خود بیرون آمده و به قلم تاریخ‌نگاران در ساختار زمانی معنادار شاهنامه خوش نشسته‌است.

چهارم، ایدئولوژی حاکم بر شاهنامه تقدیرگرایی است. تقدیرگرایی در نگارش تاریخ یزدگرد دو نقش مهم دارد: نخست این که به ایرانیان اعتماد به نفس می‌دهد و سرخوردگی ناشی از شکست را از بین می‌برد تا دوباره امیدوار شوند و روحیه بازسازی حکومت را پیدا کنند و دوم اینکه با پیشگویی‌ها این گونه القا می‌کند که زمانه تغییر بزرگ و بازگشت به ساختار کهن رسیده است و دوران فترت تمام شده و بازگشت، بخشی از سرنوشت است.

پنجم، شاخصه‌های روایی شاهنامه را نمی‌شود به آسانی با حقایق تاریخی دوران تألیف پیوند داد؛ مثلاً بیت «بیوشند ازیشان گروهی سیاه / ز دیبا نهند از بر سر کلاه»، اشاره روشنی به عباسیان دارد؛ ولی در موارد بسیاری نمی‌شود حکم قطعی داد و فقط راه احتمالات پیش پای پژوهشگر باز است. همین گونه است بیت «بداندیش گردد پدر بر پسر / پسر بر پدر همچونین چاره‌گر» که مشخص نیست اشاره به دشمنی کدام شاه و شاهزاده یا خلیفه و خلیفه‌زاده دارد. آن چه قطعی است، انتقاد به ساختار سیاسی و فرهنگی زمان تألیف تاریخ است و این که شاهنامه می‌تواند مصداق چرخه ایدئولوژی، تاریخ‌نگاری و حکومت که پیش‌تر از آن سخن گفتیم، باشد.

ششم، نکته‌ای دیگر در مورد داستان یزدگرد است. قطعاً این داستان در خداینامه‌های دوره ساسانیان نبوده است. بنابراین افزودن آن به روایت کهن ساسانی از تاریخ، می‌تواند پایان‌بندی‌ای ویژه و جهت‌بخش برای آن روایت کلان بشود و می‌تواند خطوطی را که از ابتدای روایت تا این‌جا ترسیم شده، ادامه دهد و با استادی تمام کند یا زیرکانه تغییرشان دهد. در شاهنامه روایت داستان یزدگرد به عنوان پایان‌بندی روایت کلان خداینامه‌گون برگزیده شده و نقشی سراسر متفاوت با روایات پادشاهی یزدگرد در تاریخ‌های دیگر، بازی می‌کند و روح متفاوتی به کل شاهنامه و تاریخ پادشاهی در ایران می‌دهد. توانش بالای داستان یزدگرد، به علت ابهامات تاریخی‌اش، دست تاریخ‌نگاران شاهنامه را برای یک آفرینش ایدئولوژیک و همچنین زیباشناسانه، بازتر گذاشته است. انتخاب پادشاهی یزدگرد به عنوان پایان‌بخش شاهنامه، انتخاب بسیار هوشمندانه‌ای است.

هفتم، شاهنامه اثری حماسی و برآمده از اندیشه‌های ملی، در گذر و انباشت قرن‌ها و حاصل گردآمدن اندیشه‌های گونه‌گون و گاهی متضاد نسل‌های گوناگون یک ملت است. نسل‌های گوناگونی که دین‌های متفاوتی داشته‌اند، حکومت‌های متفاوتی را تجربه کرده‌اند و در فضای اندیشه‌ای متفاوتی تنفس کرده‌اند و ... بنابراین شگفت نیست اگر گاهی تزاخم اندیشه‌ها در روایت بخش‌های مختلف و حتی یک بخش از شاهنامه دیده شود. البته آنچه به همه این اندیشه‌ها و روایت‌ها یکدستی می‌بخشد، تدوین و روایت نهایی است. اما دگرگونی‌های زیر این رنگ یکدست، از چشم‌های تیزبین دور نمی‌ماند. غرض این که با وجود تلاش و تحلیل‌هایی که برای نشان دادن هدفمند بودن روایت این بخش شاهنامه انجام دادیم، باز به این دگرگونی معتقدیم و هدفمان تبیین رنگ یکدست تدوینگران نهایی بوده است، نه آن دگرگونی‌های زیرین و عمیق بافت روایت.

یادداشت‌ها

۱. بنگرید به (تفضلی، ۱۳۷۶).
۲. در رابطه با انتخابگری مورخ بنگرید به (حضرتی، ۱۳۸۲: ۵۳۳)، (Carr, 1981: 99)، (اسپالدینگ و پارکر، ۱۳۹۲: ۶۳)، (رحمانیان، ۱۳۹۰: ۹۱)، (میلانی، ۱۳۸۲: ۴۱)، (رحمانیان، ۱۳۹۰: ۹۹)، (ایبرمز، ۱۳۸۴: ۲۲۵)، (رابینسون، ۱۳۹۲: ۲۲۳-۲۲۲ و ۲۱۸) و (استنفورد، ۱۳۹۲: ۱۶۰).
3. order
4. duration
5. frequency
6. mood
7. voice
8. anachrony
9. prolepsis
10. analepsis
11. descriptive pause
12. scene
13. iterative frequency
14. summery
۱۵. در مورد نقش مقدمه‌های شاهنامه در ساختار روایی داستان‌ها (نک: توکلی، ۱۳۸۹: ۷۸-۷۹).
16. ellipsis
17. repetitive frequency
18. extent

منابع

- ابومنصور عبدالرزاق (۱۳۸۷). مقدمه شاهنامه ابومنصوری برگرفته از ریاحی، محمدامین. فردوسی، تهران: طرح نو.

- اسپالدینگ، راجر و کریستوفر پارکر (۱۳۹۲). مقدمه‌ای بر تاریخ‌نگاری، ترجمه محمدتقی ایمان‌پور، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- استنفورد، مایکل (۱۳۹۲). درآمدی بر تاریخ‌پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران: سمت و دانشگاه امام صادق.
- ایبرمز، می‌یر هوارد (۱۳۸۴). فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، ترجمه سعید سبزیان، تهران: رهنما.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۵۳). تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوار.
- بلعمی، محمد بن محمد (۱۳۸۰). تاریخنامه طبری، به تصحیح محمد روشن، تهران: سروش.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۷). التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، به کوشش جلال‌الدین همایی، تهران: مؤسسه نشر هما.
- تاریخ سیستان، (۱۳۸۱). به تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران: معین.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۶). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، سخن: تهران.
- توکلی، حمیدرضا (۱۳۸۹). از اشارت‌های دریا، تهران: مروارید.
- تولان، مایکل (۱۳۸۶). روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی-انتقادی، ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۲). دانش تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی، قم: بوستان کتاب.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸). گل رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران: ثالث.
- _____ (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- رابینسون، جیس اف، (۱۳۹۲). تاریخ‌نگاری اسلامی، ترجمه محسن الویری، تهران: سمت.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۹۲). تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- ریاحی، محمدمبین (۱۳۸۲). سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۶). تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، تهران: فردوسی.
- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر (۱۳۵۲-۱۳۵۴). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: .
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶). شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- گردیزی، ابوسعید (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی، تهران: دنای کتاب.
- مکاریک، ایرنا (۱۳۸۸). دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، چاپ سوم، تهران: آگاه.
- میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱). تاریخ‌نگاری فارسی، ترجمه محمددهقانی، تهران: ماهی.
- میلانی، عباس (۱۳۸۲). تجدد و تجددستیزی در ایران، تهران: اختران.
- هینلز، جان (۱۳۸۶). شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار- احمد تفضلی، تهران: چشمه.
- یعقوبی، ابن واضح احمد، (۱۳۴۲). تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: بینا.
- Carr, E.H, (1981). What is History?, London: Macmillan.
- Genette, Gerard (1980). Narrative Discourse, trans. Jane E. Lewin, Ithaca & New York: Cornell University Press.